بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 آذر 1396.

عرض کنم خدمت شما من یک مقداری مراجعه داشتم میکردم به اقوال فقهای عامه در مورد مسئله این حیض و اینها که قروء مراد حیض است یا مراد اطهار هست یک سری نکاتی به ذهنم رسید بعضی عبارت ها را ما اشتباه نقل کرده بودیم بعضی هایش باید تذکر داده شود این است که من در ضمن صحبت ها گفتم ربیعه الرأی قائل به حیض هست. نه ربیعه قائل به اطهار هست همچنان که در روایات ما هم تصریح شده بود که ربیعه قائل به اطهار هست. در خلاف جلد 5 صفحه 54 هم جزو قائلین به اطهار ربیعه را ذکر کرده بود همچنین در حاوی کبیر ماوردی جزو قائلن به که مراد از اقراء اطهار هست ربیعه را آورده است که من اشتباه کردم. من آن اصحاب الرأی ذکر شده بود به عنوان قائلین به حیض اصحاب الرأی الزاما ربیعه الرأی جزوش نیست. اصحاب الرأی بیشتر ابو حنیفه و شاگردان ابو حنیفه و اینها هستند. این ربیعه ولو او هم قائل به رأی بوده است ولی اصحاب الرأی را ظاهرا مراد او نیست. این ربیعه جزو اهل مدینه هم هست. این یک نکته و نکته دیگر اینکه ابن ابی لیلا را که در خلاف به عنوان قائلین به اطهار ذکر کرده بود، این ابن ابی لیلا در حاوی کبیر جلد 11 صفحه 165 جزو قائلین به حیض ذکر کرده است. جزو قائلین به حیض ابن ابی لیلا را ذکر کرده است همچنین در بدایه المجتهد هم او را قائل به حیض ذکر کرده است. گفتیم از اهل کوفه فقط ابن ابی لیلا قائل به طهر است. این ابن ابی لیلا هم اصلا قائل به چیز نیست کوفه کوفی ها تقریبا همه شان قائل به چیز هستند. تعبیری در حاول کبیر هست می گوید که

قال ابو حنیفه المراد بالاقراء الحیض دون الطهر و به قال من الصحابه کی اسمش هایشان را می برد و من الفقها الاوضاعی و الثوری و ابن ابی لیلا و اهل العراقین البصره و الکوفه. که عرض کردم آن حماد بن عیسی که قبلا صحبت این بود که کوفی است و بصری است خیلی اثری ندارد که کوفی باشد یا بصری باشد. علی أی تقدیر اهل عراقین بصره و کوفه همه قائل به حیض هستند.

سؤال:

پاسخ: مرحوم شیخ طوسی در خلاف بود. ابن لیلا را جزو اینها ذکر کرده است. در حاشیه این خلاف ها از کتاب عمده القاری آدرس داده بود من دستم نبود عمده القاری که ببینم آدرسش درست هست یا نیست. چون بعضی از آدرس ها را که نگاه می کردم آدرس ها درست نبود. مطلب انجا هست آدرس صفحه اش هست ولی مطلب دقیقا تطبیق نمی کرد با نقل قولی که شیخ کرده است آنجا نیست فرض کن کسانی که این قول را چیز هست آن صفحه اش آمده بود ولی دقیقا آن قولی که شیخ نقل می کرد ذکر نکرده بود. این هم یک نکته. یک نکته دیگر اینکه این در یکی از کسانی که در ابن قدامه نقل کرده بود جزو قائلان به حیض یکی اسحاق بود و یکی ابی عبید. من گفتم اسحاق، اسحاق بن راهویه هست معروف به اسحاق و اینها. بعد مراجعه کردم به بدایه المجتهد دیدم در ضمن اقوالی که در بعضی از فروع مسئله دارد ذکر می کند بدایه المجتهد جلد 3 صفحه 130 از کسی به نام اسحاق بن عبید فتوا نقل می کند. گفتم مثلا شاید این اسحاق بن عبید باشد و اسحاق و ابی عبیدی که اینجا هست محرّف آن باشد. بعد به ذهنم رسید که شاید برعکس باشد. اسحاق و این که ابو عبیدی که هست در بدایه المجتهد چاپی اشتباه رخ داده باشد. مراجعه کردم به یک چاچی که اخیرا از بدایه المجتهد مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی چاپ کرده است جلد 4 صفحه 257 همین جور بود. اسحاق و ابو عبید بود. آن تحریف بود. این یک نکته مهمی است گاهی اوقات آدم یک عبارت را می بیند متوجه می شود که این عبارت محرّف است. به قرینه مثلا فلان نقل تاریخی. اگر دقت نکند ممکن است بگوید این محرف است به قرینه آن نقل تاریخی. در حالی که گاهی اوقات برعکس ممکن است بگوییم. آن نقل تاریخی محرف است به قرینه این. باید ببینیم این تحریفات در کدام یک از اینها هست. نمونه اش را در مورد وفت ابن قولویه یک روایتی خب اختلافی هست 368 و 369 ذکر شده است. ابن قولویه صاحب کامل الزیارات. مرحوم حاجی نوری می فرماید که این دو قول درست نیست. 367 درست است به قرینه یک داستانی که در خرایج و جرایح راوندی نقل شده است. در خرایج وجرایح راوندی می گوید که مرحوم ابن قولویه در سال 337 که راهی عرض کنم خدمت شما بغداد شده بود. ر بغداد مریض می شود. آن موقع حجر الاسود را قرار بوده است غرامته برگردانند. ایشان خب از عمرش و اینها مأیوس شده بوده است و یک کسی را می فرستد به نمایندگی خودش که برود آنجا و می گفت که هر کسی که حجر الاسود را گذاشت در جایش و آن قرار گرفت، چون در روایات ما هست که حجر الاسود را فقط امام علیه السلام می تواند در جایش قرار دهد. هر کس حجر الاسود را در جایش قرار گرفت و استقرار پیدا کرد از او سؤال کن که من از این بیماری نجات پیدا می کنم یا خیر. آن شخص می آید آن ایام حج در مکه و به خدمه مسجد الحرام یک مقداری پول می دهد که یک جای مناسبی ر اختیارش بگذارد که بتواند مراسم را خوب ببیند. می گوید هر کسی می آمد که نصب کند قرار نمی گرفت تا یک آقای آمد و نصب کرد و در جایش قرار گرفت. می گفت که من دنبال او رفتم و من می دویدم و او راه می رفت و من به او نمرسیدم. مردم هم می گفتند که دیوانه ای در میان جمعیت می دوی و اینها. می گفت از جمیعت دور شد و آن آقا ایستاد. به من خطاب کرد اسم من را برد و گفت که به ابن قولویه بگو از این بیماری نجات پیدا می کند و سی سال دیگر هم زنده است. می گوید سی سال بعد ابن قولویه با وجودی که آثار بیماری در او پیدا نبود آماده مرگ شده بود. می گفتند که تو که چیزیت نیست می گفت که نه دیگه ما رفتنی هستیم و همان سال هم ا دنیا رفت. مرحوم حاجی نوری می گوید که 337 و سی سال بعد می شود 367 و تاریخ وفات ابن قولویه را 367 دانسته است. بعد گفته است که تاریخ 368 با این داستان مقاومت نمی کند و 369 هم شاید از باب تصحیف سبع به تسع باشد. حاج اقا می فرمودند که من این متن را که دیدم گفتم که چرا برعکس نگوییم. چرا عبارت خرایج و جوارح راوندی را نگوییم از باب تصحیف تسع به سبع است؟ خب بعدا مراجعه کردم به کتب تاریخی مشخص شد که تاریخ برگشت در حجر الاسود 339 است نه 337. آن عرض کنم نقلی که در خرایج و جوارح هست آن اشتباه است. این خیلی اشتباه پیش می آید. گاهی اقات به قرینه یک نقل تاریخی یک روایت را می گویند که باید در آن اشتباه رخ داده باشد. خب برعکس بگوییم به قرینه روایت بگویید باید در آن اشتباه رخ داده باشد. باید دید کدام یک ازاینها مرجّح دارد قرائن با کدام یک از اینها سازگاری دارد. این هم از آن مواردی بود که آن اسحاق و ابو عبید هم هست. و ابو عبید در بدایه المجتهد از ابو عبید خیلی مطلب نقل می کند. خیلی جاهایش در فهرست چاپ کنگره موارد متعددی ابو عبید از او مطلب نقل کرده است. ابو عبید معروف قاسم بن سلّام هست. من قاسم بن سلّام را چون لغوی معروفی است و غریب القرآن دارد و اینها فکر نمی کردم که مراد این ابو عبید باشد. ولی بعد که مراجعه کردم به شرح حالش دیدم که در موردش نوشته اند من اهل الاجتهاد. و مهم تر از همه اینکه در بدایه المجتهد یک جایش دیدم عبارتی دارد جلد 5 از این چاپ مجمع التقریب جلد 5 صفحه 424 می گوید

هذا القول حکاه ابو عبید القاسم بن سلّام فی کتابه فی الفقه عن جماعه من الناس فاختاره

ابو عبید از قاسم بن سلام این کتابه فی فقه موجود نیست در حاشیه هم گفته اند که لم نعصر علیه. این است که احتمال زیاد باید ابو عبید همین باشد که کتابی در فقه داشته است و نقل اقوال می کرده است و به احتمال زیاد ابو عبیدی که ما مانده بودیم که کیست باید همین قاسم بن سلام باشد. 224 وفاتش هست. و می خورد 224 تاریخی هست که نقل قول از او تقریبا می شود حدود در رده شاگردان شافعی و در آن طبقه می خورد که از او نقل اقوال شود. خب این هم یک نکته ای در نقل اقوال. اما در این اسحاق را ما اسحاق بن راهویه معنا می کردیم که علی القاعده هم باید همان باشد که از قائلین به حیض هست در محلی ابن هضم دیدم که اسحاق بن راهویه را از قائلین به اطهار ذکر کرده بود. با این تفاوت که میگوید قائل به اطهار هست ولی می گوید که تا از حیضه ثالثه فارغ نشود حق ازدواج ندارد. همان چیزی که در بعضی روایات ما هم بود. حالا عبارت ابن هضم را بخوانم در محلی ابن هضم جلد 10 صفحه 30 در ذیل کسانی که قائل به این هستند که عده با اطهار سنجیده می شود، می گوید

قال بعض هؤلا اذا رات اول حیضه الثالثه فقد بانت من زوجها فلا یجوز لها عن تتزوج حتی تری الطهر من تلک الحیضه

بعد این را از ابن عباس نقل می کند و از سالم بن عبد الله بن عمر هم نقل می کند که می گوید اذا دخلت فی الحیضه الثالثه فقد ذهبت منه. قال یحیی، یحیی راوی همین سالم بن عبد الله است که یحیی بن سعید انصاری هست. فقلت له اتتزوج فی الحیضه الثالثه قال لا. روی هذا القول الاسحاق بن راهویه. نمی دانم حالا این اسحاق کسی دیگر

اسحاقی که من میشناسم اسحاق بن راهویه است مگر اینکه اینجا کس دیگر اینجا باشد اسحاق بن راهویه نباشد. یا اینکه مراد از این که این قول را به او نسبت داده اند همین است که ولو در حیضه سوم نمی توانسته است ازدواج کند از این جهت به او نسبت داده اند. به هر حال این اسحاق یک مقداری باید تأمل کرد که این کیست و نقل قول تا چه قدر درست باشد. خب این یک مقداری بحث هایی در مورد نقل اقوال. خب اما حالا برویم به اصل بحثمان بپردازیم. عرض کردم که ما هفت وجه در کلام شیخ بود در مورد نحوه جمع بین روایات یک وجه هشتمی هم ما ذکر کردیم که وجه هشتمی که ما ذکر کردیم این که تفسیرش مربوط به امام علیه السلام نباشد. تفسیر از روات باشد آن هفت وجه را من سریع می خوانم بعضی هایش که اصلا قبول نکردیم عد به سرعت در مورد روایات اینکه کدام یک از این روایات این وجوه مناسب هست ذکر می کنم. وجوه هفت گانه ای که بود یکی حمل روایات مفسره قروء به حیض به تقیه بود. وجه اول بود که ما سه جور تقیه را هم توضیح دادیم. یکی تقیه در به عنوان جهت صدور روایت این روایت به خاطر تقیه صادر شده است و یکی تقیه به عنوان تصرف دلالی در روایت یعنی روایت را حمل کنیم بر اینکه حکم صورت تقیه را می خواهد بیان کند. سوم هم تقیه اینکه امام علیه السلام برای اینکه شیعه یک قول یکپارچه نداشته باشند، اقوال مختلف در مورد مسئله گفته اند تا شیعه شناخته نشوند. این سه تا را که عرض کردیم که آن وجه اول را گفتیم که در اینجا نمی آید. اینکه مراد صدور روایت برای تقیه باشد به جهت اینکه عامه برایشان خیلی اختلاف اقوال بسیار شدیدی در مسئله از قدیم الایام از زمان صحابه این مطلب بوده است بنابراین آن وجه اول را گفتیم که صحیح نیست وجه دوم یا وجه سوم را ممکن است ما قبول کنیم. وجه دوم روایات مفسّره قروء به حیض را بر نقل قول از مخالفین حمل کنیم که شیخ در مورد بعضی از روایات این را آورده است. وجه سوم اینکه روایات مفسّره قروء به اطهار را بر جواز رجعت زوج حمل کنیم بگوییم که پایان جواز رجعت زوج تا وقتی هس که داخل در حیضه ثالثه شود. اما ازدواج زن برای بعد از این هست که از حیض بیرون بیاید یا وارد چیز کند غسل کند. این را این جوری حمل کنیم. این وجه سوم را دو جور می شود تفسیر کرد. یکی اینکه کل روایت های مفسره قروء به حیض را این جوری معنا کنیم. بگوییم مراد از روایت های مفسره قروء به حیض نسب به این حکم خاص است. یعن حکم جواز ازدواج زوج هست. که خب این مستبعد است عرض کردم روایت مفسّره قروء به حیض حکم روشنی که در موردش هست حکم جواز رجوع زوج است. و بعولتهنّ احقّ بردّهنّ فی ذلک که آیه قرآن هم به آن تصریح کرده است. اینکه روایت های مفسره قروء به حیض را بگوییم منتهی الیه زمانی که دیر زن نمی تواند ازدواج کند به او حمل کنیم احتمال بعیدی است.

سؤال:

پاسخ: بله هر دو را مطرح کرده است. هم زن باید تربّص داشته باشد هم شوهر یعنی در ایام عدّه زن حق ندارد ازدواج کند و در ایام عده شوهر حق رجوع دارد. اینکه بگوییم فقط ناظر به جواز ازدواج هست مستبعد است.

سؤال:

پاسخ: در مقام تفسیر هم نباشد بالاخره حکم روشن عده یکی از روشن ترین احکام عده بث جواز رجوع زوج در این ایام است. اصلا این دو تا با هم دیگر یک مقداری تا حدودی این دو حکم اصلی دارد یکی اینکه زن نباید در ایام عده ازدواج کند و مرد هم در ایام عده می تواند رجوع کند. بگوییم از این دو حکم بعضی از روایات ناظر به آن حکم است و بعضی روایات ناظر به این حکم است خیلی مستبعد است. به خصوص با توجه به این نکته که اصلا این بحث در میان عامه بوده است که مراد از قروء آیه قرآن چه هست. در این فضایی که وجود داشته است و اینها اینکه ما این جوری تفصیل قائل شویم یک حکم را به این معنا بگیریم و یک حکم را به آن معنا آن خب مستبعد است. عرض کردم اصل این مطلب هم یک مطلبی جعفر بن سماعه دارد. جعفر بن سماعه این جوری روایت های مفسره قروء به حیض را تفسیر نکرده است. فتوایش این جوری است گفته است که با پایان یافتن طهر ثالث و دخول در حیضه ثالثه عده سپری می شود ولیکن زن حق ازدواج ندارد مگر بعد از پایان گرفتن حیضه ثالثه یا بعد از اغتسال از حیضه ثالثه. این مطلب جعفر بن سماعه در میان عامه عرض کردم اقوالش را هم اگر مراجعه کنید به طور جدی مطرح هست که کسانی که قائل به اطهار هستند همان ها هم بعضی هایشان می گویند که ازدواج نمی تواند بکند مگر بعد از پایان یافتن حیضه ثالثه و یا بعد از اغتسال می تواند ازدواج کند. این مطلب هست یعنی فتوای جعفر بن سماعه که خودش واقفی هست در میان عامه هم موافق دارد. ما عرض کردیم که با توجه به صراحت روایاتی که گفته است حلّت للازواج و امثال این تعبیرات فقط آن حلّت للازواج نیست روایت های دیگری هم تصریح می کند که ازدواجش صحیح است و با توجه به تصریح آن روایات نمی شود روایاتی که نهی کرده است از ازدواج در بعد از دخول در حیضه ثالثه آنها حمل به حرمت شود. حمل به کراهت ممکن است که آن وجه چهارمی هست که مرحوم شیخ کرده است حمل به کراهت که در واقع ما می خواهیم بگوییم که روایات ناحیه بر تزوج خصوص رویت های ناحیه بر تزوج ها نه مطلق روایت های عرض کنم مفسّره قروء به حیض. خصوص روایای که گفته است لیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضه الثالثه آن را حمل کنیم بر کراهت ازدواج. که مفصّل بحث هایش گذشت. خب این هم وجه چهارم. پس بنابراین تا حالا وجه اول را که خودش سه تقریب داشت. تقریب اولش را نپذیرفتیم وجه دوم و احیانا در مورد بعضی از روایات ممکن است مطرح شود وجه سوم را با دو تا تقریبی که هست هیچ کدام را نپذیرفتیم و وجه چهارم را در مورد بعضی از روایات ممکن است قائل شویم. وجه پنجم حمل روایات حیض بر شروع در حیض بگوییم مراد از اینکه حیض گفته است شروع در حیض هست. این هم وجه پنجم هست. وجه ششم وجهی بوده است که مرحوم شیخ مفید داشتند که تفصیل قائل بودند که طلاق در آخر طهر باشد یا در اول طهر باشد که گفتیم وجه احتمال خیلی بعیدی است وجه هفتم هم این است که روایت اصل مربوط به انقضا عده نباشد. این که گفته است در حیض میتواند رجوع کند اصل حیض را نه پایان حیض. جواز رجوع در حیضه را مورد بحث باشد که خب یک روایت را گفتیم که این وجه را می شود در مورد آن گفت. حالا من آن روایاتی که تفسیر رده است قروء به حیض یا از آن استفاده می شود که با شروع در حیضه ثالثه این عده سپری نمی شود بلکه باید حیضه ثالثه تکمیل شود یا اغتسال هم انجام شود که روایت هایش را آدرس هایش را قبلا ذکر کرده بودیم این روایت ها را فهرست وار من نوشته ام و اینکه هر کدام کدام یک از این وجوه جمع در موردش می تواند مطرح شود را نوشته ام و دیگر این بحث را جمع کنیم. عرض کنم خدمت شما که روایت 40471 آدرس ها را بر اساس جامع احادیث شیعه آدرس می دهم. رقم 40471 که در ذیل 40505 هم آورده شده است موقوفه ابی بصیر هست که ما گفتیم که ظاهرا این موقوفه ابی بصیر روایتی اامام صادق علیه السلام هست به رینه نقل حلبی همین روایت را با همین تعبیرات از امام صادق علیه السلام. این در موردش وجه اول که حمل به تقیه و وجه پنجم هر دو هست. که ما وجه پنجم را بر تقیه ترجیح می دهیم. شروع در حیض. انکه مراد شروع در حیض باشد چون یک مقداری اساسا حمل به تقیه حتی همان تقیه ای هم که ما پذیرفتیم تقیه ای که مراد صورت تقیه باشد یا امثال اینها اینها مستبعد تر هستند نسبت به

سؤآل:

پاسخ: عیب ندارد ولو هر دو را با هم ضمیمه کنیم. چرا طوریه کردند به جهت ایکه امام علیه السلام نمی خواستند شیعه چیز باشد. اشکال ندارد اینکه امام علیه السلام خصوص صورت یعنی در واقع از آن سه وجهی که در مورد تقیه هم مطرح بود اینکه صورت امام علیه السلام ناظر به فرض تقیه باشند فرض با وجودی که این مطلب در مان عامه از قدیم مورد اختلاف بوده است مجرّد اینکه فقهای کوفه و بصره قائل به این قول بانشد بگوییم این باعث می شود که آنها شیعه بودنشان مشخص شود و امثال اینها خیلی وجه لطیفی نیست. این قولی که از قدیم مورد اخلاف بوده است و مجرّد اینکه شخص ساکن می گویند خب وو ساکن کوفه است ولو ساکن بصره هست خب لازم نبوده است که حتما فتوای اهل کوفه را قبول کند. می تواند فتوای شهر های دیگر را قبول کند. معمول کوفی ها فتوای فقهای اهل کوفه را قبول می کردند ولی الزام که نداشته است. این است که از سه وجهی که برای تقیه بود اینکه امام علیه السلام برای اینکه اختلاف بین شیعه بیفتد قوی تر است. ولی این وجه را هم با حمل به جمع عرفی ای که عرض کردیم شروع در حیض بگیریم شروع در حیض روشن تر است البته تلفیق این دو تا در واقع. آن که ما می خواهیم بگوییم تلفیق این دو تا وجه پنجم با تلفیقی از با اصطلاح آقای صدر تطعیم تعبیر می کند. وجه پنجم مع تطعیم این نمی دانم تطعیم در اصطلاح امروز به چه معنا است. حالا من چاشنی تعبیر می کنم. ظاهرا تطعیم چاشنی است دیگر. من چاشنی تعبیر کردم ظاهرا درست هم تعبیر کردم. حالا دوستانی که می دانند غلط ما را اصلاح خواهند کرد. خلاصه ما در مورد وقوفه ابی بصیر و امثال اینها می خواهیم بگوییم وجه پنجم مراد اس ب چاشنی از وجه اول. که به خصوص در روایت های زیادی که ناظر به حکم دیگر است این خیلی روشن تر است. روایت هایی که ناظر به حکم دیگر است اینها است. 40479. 40408 که همان با رقم 40493 هم آمده است. 40483، 40486. ذیل 40493 که نه همان ذیلش یک روایت دیگر است. 40494، 40495، 40337. این هم این. 40486 وجه اول و پنجم. 40505 آن هم وجه اول و پنجم. 40506 وجه اول و پنجم. 40519 وجه اول و وجه دوم. این همان موردی بود که نقل قول از مخالفین می شد باشد. 40520 وجه اول. 40521 وجه اول. 40522 وجه اول و وجه هفتم. آن که مرحوم شیخ گفته بود که ممکن است ناظر به حکم دیگر باشد خب ممکن هم هست که ناظر به حکم دیگر نباشد ناظر به همین بحث عده باشد و آن وقت باید حمل به تقیه شود. 40523 وجه اول و وجه دوم. 40423 هم همان وجه هشتم هست که ما اختیار گفتیم تفسیر معلوم نیست از امام علیه السلام باشد. این چکیده بحث ها را گفتم بحث را تمام کنیم و حالا رفقا ملاحظه فرمایند این روایات مسئله را. حالا ببینید اگر نکته خاصی در این روایات هست ما عرض کنم خدمت شما دیگر بحث را جمع کرده باشیم.

حالا جمع بندی بحث هم عرض می کنم که نتیجه این بحث این می شود که به نظر می رسد که عرض کنم خدمت شما مراد از قروء اطهار هست ولی در ایام حیض تا از غسل پاک نشده است ازدواج مکروه است. نتیجه این بحث جمع بندی روایات به این نتیجه به نظر می رسد روشن تر باشد. الله الاعلم.

خب حالا ادامه آیه شریفه را بخوانیم و یک مقداری مسائلی که باید در موردش صحبت کنیم را عرض کنیم و توضیحاتش باشد برای

سؤال:

پاسخ: حمل بر کراهت می کنیم. بقیه اش که در مقام این است که اصل جواز را گفته است. دیگر ذکر کرده ام دیگر اینها آدرس هایی که هست این آدرس ها برای همین بود که حالا من این جور یک بار روایت را دیگر نگاه کنید می گویم دیگر وارد تک تک روایات بخواهم بشویم خیلی طول می کشد. روایت هایش را غالبی اش را نخواندیم بعضی بحث هایش بحث های ریزه کاری داشت و بعضی بحث هایش را یادداشت کرده بودم که بخوانم ولی به نظرم رسید که بحث را جمع کنیم شاید اولی باشد. خب

وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوءٍ وَ لاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ

در دوره عده اینها حق ندارند که اگر در رحم هایشان ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ چیزی هست آن را پنهان کنند. این مراد از ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ چیست؟ بعضی ها معنا کرده اند که مراد ولو خون حیض باشد. یعنی اگر حایض هستند نباید حیض خود را پنهان کنند. بعضی ها ما خلق الله فی ارحامهنّ را به معنای فرزند و بچه گرفته اند. اگر حامله هستند حامله بودن خود را نباید پنهان کنند. بعضی ها هم هر دو را معنا کرده اند. حالا در مورد این صحبت می کنیم که مراد کدام یک از این سه تا معنا است. این یک نکته و نکته دوم اینکه از این که بر اینها حرام است که آن چیزی که در دلشان هست را پنهان کنند، از اینها بعضی ها نتیجه گرفته اند که بنابراین قول زن در مورد عدّه متّبع هست. حالا ا توجه به آن دو تفسیری که هست. اگر ما گفتیم که مراد این است که حیضشان را پنهان نکنند، قول زن در اینکه حائض هست یا نیست متّبع است. اگر بحث حامله بودنش را نباید پنهان کنند قولش در حاله بودن متبع است اگر هر دو باشد که هر دو اش. علی أیّ تقدیر ملازمه قائل شده اند بر حرمت کتمان و وجوب تبعیّت قول زن. خب این بحث را هم بحث می کنیم آیا همچین ملازمه ای وجود دارد یا خیر. نکته سوم این است که ان کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر. قید زده است که ان کنّ یؤمن بالله و الیوم الآخر. یعنی اگر کسی ایمان نداشته باشد برایش جایز است پنهان کند؟ خب توضیح دادم که نه، این در واقع ناظر به این نیست که حرمت کتمان فقط برای کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت دارد. ناظر به این است که کسی که ایمان به خدا و پیغمبر دارد این حرمت در او اثرگذار هست و به این حرمت عمل می کند و به واقع می رسد. ببینید کسانی که عاصی هستند، اینها داخل در تکلیف هستند ولی آن هدف اصلی تکلیف

تکلیف دو هدف دارد. یکی اینکه اتمام حجت بر بندگان باشد و یکی این است که امتثال صورت گیرد. کسی که عاصی هست به جهت آن هدف اولیه که رسیدن به آن محبوب شارع و اجتناب از مبغوض شارع باشد به او نمی رسد. آن بحث اتمام حجت و امثال اینها هم باعث می شود که تکلیف در حق او هم وجود داشته باشد. این در واقع ان کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر می خواهد این را اشاره کند که اگر کسی به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد به این تکلیف عمل می کند نه اینکه اصل این تکلیف فقط در حق او هست.

سؤال:

پاسخ: نه بحث ان کنّ یؤمن بالله و الیوم الآخر سنی ها هم که این در حقشان هست. ایمان چیزش حالا به هر معنایی بگیریم یؤمن بالله و بالیوم الآ[ر آن معنای حقیقی اش در مورد شیعه است فقط. این حکم ولی اختصاص به شیعه ندارد ودر مورد غیر شیعه هم هست. مرادش این است که کسی که به آخرت ایمان و باور داشته باشد این دستور را عملی می کند. ناظر به این است که این تکلیف، هدف از تکلیف که رسیدن به محبوب شارع و دوری از مبغوض شارع باشد این هدف اصلی تنها در مورد کسی که فقط یؤمن بالله

شبیه این در آیات قرآن زیاد است که این قیدی که دارد قید آن وجوب نیست شرط آن وجوب نیست در واقع شرط یک چیز مقدر است. روح قضیه این است که شرط این است که اگر کسی ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد هدف این تحریم شارع را عملی خواهد کرد و امتثال خواهد کرد. خب بقیه بحث باشد برای فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد